

جواد حدیدی

حافظ در ادبیات فرانسه *

حافظ، این «شاعر دلها»^۱، هنوز بخوبی در میان فرانسویان شناخته نشده است. و این، موجب شگفتی بسیار است. زیرا ملتی که نزدیک به چهار قرن پیش برای نخستین بار گلستان سعدی را به اروپائیان معرفی کرد و راه را برای ترجمه آن به دیگر زبانهای غربی هموار نمود^۲، ملتی که در اشاعه فرهنگ و تمدن ایرانی، بیرون از مرزهای ایران، سهم بسزائی دارد، هنوز دیوان بزرگترین شاعر غزلسرای فارسی را به زبان خود در نیاورده است.

با این همه، فرانسویان، و یا فرانسوی دانان، در این راه بسیار کوشیده اند. نخستین آنان بیگانگانی بودند که از اواخر قرن هجدهم در

* این مقاله ترجمه متن سخنرانی است که نگارنده در سیامین کنگره بین المللی خاورشناسان، منعقد در مکزیك، از سوم تا هشتم اوت ۱۹۷۶، به زبان فرانسوی ایراد داشته است.
۱- ویکتور هوگو، حافظ را چنین نامیده و مضمون یکی از اشعار وی را در صدر نخستین چاپ «قصائد و غزلیات» خود، در سال ۱۸۲۲، درج کرده است. آن مضمون چنین است:

حال دل باتو گفتم هوس است خبر دل شنفتم هوس است

۲- گلستان سعدی برای نخستین بار در سال ۱۶۳۴ به زبان فرانسوی درآمد. مترجم آن آندره دوریه A. Duryer، کنسول فرانسه در مصر، بود. ترجمه فرانسوی گلستان بعدها مآخذ ترجمه های دیگری از آن به زبانهای اروپایی گردید.

صدد ترجمه دیوان حافظ به زبان فرانسوی، یعنی زبان فرهنگی آن روزگار، برآمدند. مانند ویایام جونز، خاورشناس معروف، که پس از ترجمه تعداد زیادی از غزلیات به زبان انگلیسی، سیزده غزل را نیز در سال ۱۷۹۹ به زبان فرانسوی درآورد. آن گاه نوبت دو فرهمری، نیکلا، شارل دوویل، خاورشناسان فرانسوی، رسید. در سال ۱۹۲۷، آرتورگی، مترجم آینده خیام، که ترجمه های فرانسوی حافظ را «ناقص و نارسا» می دانست، خود به ترجمه جدیدی از دیوان، آن هم به شعر و در قالب غزلیات فارسی، پرداخت. ولی سرانجام، پس از کوشش بسیار، تنها ۱۷۵ غزل را به فرانسه درآورد.^۳ بدین گونه او هم در ترجمه حافظ فروماند و موفقیتی بیش از پیشروانش بدست نیاورد. کسانی که بعدها به او پیوستند، مانند رژه لسکو و هانری ماسه نیز حافظ را تمامی ترجمه نکردند و او را چنان که باید به هم میهنان خود شناسانیدند.

اما علت این ناکامیها در چیست؟ نخست در زبان شعر حافظ است. زبان حافظ پر ابهام و اثیری و سیال است. زبانی است که با سانی ترجمه نمی شود. و این امر بخصوص با زبان فرانسوی که از ویژگیهای آن وضوح و روشنی است، بحدی که آن را زبان هندسی^۴ نامیده اند، مغایرت تام دارد.

۳- Guy (Arthur): Les poèmes érotiques ou Ghazels de Chems-ed
Din Muhammed Hafiz, en calque rythmique et rime à la persane,
Paris, 1927.

۴- Langue géométrique - مراد نظم و ترتیب دقیق و روشنی است که اجزای کلام

را در زبان فرانسه به هم پیوند می دهد. این ویژگی موجب شده است که بتوان مفاهیم صریح و قاطع را با سانی در قالب الفاظ فرانسه ریخت، ولی همین که مفهوم ذهنی مبهم و چندپهلوی باشد، زبان فرانسوی از پذیرفتن آن دچار اشکال می گردد. از این رو برخی از شاعران اواخر

از سوی دیگر هماهنگی کاملی که میان موسیقی کلام حافظ، و احساسی که این موسیقی در خواننده و یا شنونده برمی انگیزد، وجود دارد، در ترجمه غزلیات، به هر زبانی که باشد، به سستی می گراید و یا یکسره از میان می رود. شعر حافظ، نوایی که گوئی از «کنگره عرش» بر زمین می رسد و روح آدمیان، این زندانیان خاك، را می نوازد، در ترجمه طنین دلنشین خود را از دست می دهد. چه بسیار فارسی زبانانی که از شعر دشوار و گاه معماگونه حافظ چیزی نمی فهمند ولی از شنیدن و یا زمزمه کردن آن لذت می برند، زیرا موسیقی کلام او از فصاحت صنعتگران سخن، بسیار نافذتر و مؤثرتر است. اینها همه عواملی است که موجب شده هنوز يك ترجمه کامل و خوب از حافظ در زبان فرانسوی وجود نداشته باشد.

با این همه، شاعران فرانسوی که در برابر لطافت اثری شعر حافظ و خیال انگیزی تصویرها و توصیفهای حساس بودند، بسیار زود به اقتباس از او پرداختند. ولی چون در زبان خود بیش از چند غزل پراکنده از دیوان نداشتند به ترجمه غزلیات در زبانهای انگلیسی و آلمانی روی آوردند. یکی از آنان آندره شنیه André Chénier شاعر شوریده بخت اواخر قرن هجدهم، بود که در سال ۱۷۸۷ و در مدتی که بعنوان دبیر سفارت فرانسه در لندن اقامت داشت، به وسیله ویلیام جونز با آثار شاعران ایرانی، از جمله حافظ، آشنا شد. جونز در این تاریخ بسیاری از غزلیات را به زبان انگلیسی در آورده و در «گرامر فارسی» خود درج کرده بود. شنیه به

→

قرن نوزدهم، که وضوح را مفایر رؤیا و خیال می دانستند، خواستار ابهام در زبان شعر شدند. بدین منظور قواعدی نیز وضع کردند. ولی این امر با طبیعت زبان فرانسه مغایرت داشت.

در نتیجه چندان پیش نرفت.

Jones (Sir William) : A Grammar of the Persian Language, ۵-
1781.

مطالعه کتاب، آن چنان شیفته حافظ گردید که سراسر دفتر خاطراتش را از یادداشتهای مربوط به غزلیات پر کرد. این یادداشتهای به زبان انگلیسی است و هنوز چاپ نشده است، ولی کمی دقت در آنها بخوبی نشان می‌دهد که چگونه و تا چه حد شاعر فرانسوی به حافظ شیراز دل باخته بوده است. گاه نغمه بابل حافظ است که او را از خود برون می‌کند و گاه وصف جمال یار که در دل بیقرارش شعله عشق می‌افکند؛ در جایی شور و شوق نهفته در شعر حافظ است که او را بر درک همه لذتهای حیات حریص می‌گرداند و در جایی دیگر بی‌اعتنائی ظاهری این شاعر عشق و مستی نسبت به همه چیز، که او را از قید دردها ورنجهای دنیای خاک می‌رهاند.

بدبختانه اهریمن مرگ زود از راه رسید و شنیه را نابهنگام در ربود. در خیمان انقلاب متهم و زندانش کردند و سحرگاه یکی از روزهای ماه ژوئیه سال ۱۷۹۴، در حالی که بیش از سی و یک سال نداشت، او را به زیر تیغه گیوتین فرستادند. شاعر در دم مرگ زیر لب زمزمه می‌کرد:

بسوز! ای دل آکنده از خشم و عدالت!

وتو، ای فرشته تقوا! از مرگ من گریان شو!

در نتیجه عمر شنیه کفاف نداد که آن همه یادداشتهای در اشعار زیبای خود بکاربرد و خاطره‌های بیش از آنچه یاد شد، از حافظ و دیگر شاعران ایرانی برجای گذارد.

ولی در مورد هوگو چنین نبود. وی از همان آغاز جوانی با شعر و ادب فارسی آشنا شده بود و در سال ۱۸۲۲ به یاد شاعران شیرین سخن شیراز، و

۶- رن: Lanson (G.) et Tuffrau (P.): Histoire de la littérature française

خطاب به خویشتن، چنین می سرود:
شاعر! کاش در سرزمین
عباسها و خسروها،
در سرزمین نور و آفتاب،
و در میان عود و عنبر
چشم به جهان گشوده بودی!^۷

هوگو خاورشناس ترین شاعران رمانتیک بود. با سیاوستر دوساسی و آبل رموزا و دیگر بنیان گذاران شرق شناسی تماس دائم داشت. ولی ارنست فوئینه، نویسنده «کاروان مردگان»^۸، او را با حافظ و فردوسی و مولوی، که هوگو آنان را در ترجمه های انگلیسی می خواند، آشنا کرده بود.^۹ از مجموعه این آشناییها و مطالعه ها، هوگو نخستین دیوان مهم اشعار خود، «شرقیات» را گرد آورد و در سرودن بسیاری از قطعات آن از حافظ و سعدی و دیگر شاعران ایرانی یاری گرفت و ترجمه برخی از اشعار آنان را بر کتاب

Oeuvres poétiques, de Victor Hugo, annotées par P. Alboy - ۷

چاپ پاریس، ۱۹۶۴، نخستین قطعه از جلد اول.

۸- کاروان مردگان: La Caravane des Morts در سال ۱۸۲۶ و در دو جلد منتشر شد.

این رمان، داستان مردگناهکاری را بازمی گوید که سرانجام تحت تأثیر زیبارویی ایرانی بسوی خدا کشانیده می شود. نویسنده آن، ارنست فوئینه: Ernest Fouinet فارسی خوب

می دانسته و در سراسر رمان خود اشعار بسیاری از حافظ و سعدی و عطار و مولوی و فردوسی آورده است. عنوان رمان اشاره ای است به کاروان شهیدان کربلا و نیز به کاروانهایی که مردگان

را برای دفن به سرزمین شهیدان می برند.

۹- هوگو در یادداشتی که در سال ۱۸۲۹ بر مجموعه «شرقیات»، اثر زیبای خود، افزوده

از نوئینه ستایش و تشکر کرده است: رك. کلیات هوگو، چاپ Lemerre، جلد ۲، ص ۲۶۷.

خود افزود. این اشعار، چنان که هوگو خود می‌گفت، «مشتی از خروار» و «گوهری چند از گنجینه بی‌کران ادبیات مشرق زمین»^{۱۰} بود که وی بعنوان نمونه به دوستان شعر و ادب عرضه می‌نمود. یکی از این «گوهرها» همان غزل معروف حافظ است که در آن خواجه شیراز هردو شهر سمرقند و بخارا را به‌خال هندوی یار می‌بخشد. هوگو نیز به پیروی از او چنین خواهد کرد و در عالم خیال کمی هم گشاده‌دست‌تر خواهد بود، بدان‌گونه که قهرمان داستانش، سلطان احمد، همه سرزمینهای زیر فرمان خود را در راه دلدار از دست خواهد داد و افزون بر آن، از گردن‌بند او نیز تسبیح خواهد ساخت.^{۱۱}

همین غزل حافظ است که بعدها ژروم و ژان تارو، برادران شاعر را بر خواهد انگیخت تا از گفت‌وگوی حافظ و تیمور درباره سمرقند و بخارا، داستانی زیبا و مطایبه‌آمیز بسازند.^{۱۲} در این داستان، شاعران فرانسوی حافظی را ذر نظر می‌آورند که چنگی در دست دارد و سرمست از عشق و باده در گوشه میخانه‌ای نشسته و نغمه سرداده است. نغمه‌هایی که از نسیم سحری لطیف‌تر و از گل‌بهاری پرطراوت‌تر است؛ نغمه‌هایی که از کنار فرات تا دیوار چین، همه جا را در نور دیده و عاشقان خسته‌دل بسیار را جان‌بخشیده است؛ نغمه‌هایی آن‌چنان دلنشین و روح‌پرور که فرشتگان آسمانها نیز آنها را «از بر می‌کنند».

۱۰- کلیات هوگو، ص ۲۸۲.

۱۱- همان کتاب، ص ۲۱۰- این گردن‌بند، همان زنار حافظ است که می‌گوید:

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر / ذکر تسبیح ملک در حلقه زنار داشت

۱۲- Tharaud (Jérôme et Jean): Les vers d'Almanac، پاریس ۱۹۴۵-

ژروم و ژان تارو، برادران جدائی ناپذیر لقب گرفته‌اند، زیرا همه آثار و اشعار خود را مشترکاً نوشته‌اند.

روزی تیمور، فاتح سمرقند و بخارا، که آوازه این شاعر شیدارا در همه کشورهای پهناور خود شنیده است، بر او می‌گذرد و باعتبار بسیار از او می‌پرسد که چگونه شاعری ژولیده‌موی و ژنده‌پوش و افتاده «درشط شراب» همچون او که خرقه‌اش «جایی گرو باده و دفترش جایی دگر»^{۱۳} است، سمرقند و بخارا، آن دوشهر زیبا را که وی، تیمور، برای گشودن آنها خون‌ها ریخته و فتنه‌ها انگیزته، تنها به‌خال هندوی یاری شیرازی بخشیده است:

این توهستی؟ شاعر بیهوده‌گویی!

که سمرقند و بخارا، پایتخت‌های مرا،

این چنین ارزان فروخته‌ای؟!

حافظ در جواب می‌گوید:

بخارا را بخشیدم،

و سمرقند را فروختم (شاید هم بعکس)^{۱۴}

تابوسه‌ای از آب یار کبر چینیتم

در شگفت مشو گر این چنین مسکینتم!^{۱۵}



۱۳- پیداست که عین این عبارات در متن فرانسوی نیست، ولی آنچه شاعران فرانسوی

در وصف حافظ آورده‌اند، می‌رساند که هنگام ساختن داستان، به این گونه غزلیات نظر داشته‌اند.

۱۴- حافظ آن‌چنان مست است که بدرستی نمی‌داند کدام يك از دوشهر را فروخته و

کدام را بخشیده است!

۱۵- Tharaud (Jérôme et Jean): Les vers d'Almanac, ص ۲۹

تا واسط قرن نوزدهم، حافظ بعنوان «شاعر دنیا» - همان گونه که هوگو او را می نامید - در میان برخی از شاعران فرانسوی که غزلیات را هنوز از خلال ترجمه های انگلیسی و آلمانی می خواندند، راه یافته بود. در سال ۱۸۶۷، ژان باتیست نیکلا، برای نخستین بار رباعیات خیام را به زبان فرانسوی درآورد. مقدمه و حواشی مفصلی نیز بر ترجمه خود افزود و در آنها به شرح تصوف و عرفان پرداخت و خیام و بسیاری دیگر از شاعران ایرانی، از جمله حافظ را عارف و پشمینه پوش پنداشت^{۱۶}. بی گمان نیکلا فلسفه عمیق خیام را خوب درک نکرده بود و بر وسعت مشرب حافظ و جلوه های گوناگون اشعارش نیز پی نبرده بود. ولی فرانسویان به او اعتماد داشتند، زیرا نزدیک به سی سال با سمتهای سیاسی گوناگون، در ایران بسر برده بود و فارسی خوب می دانست و چنان که خود می گفت ترجمه اش از رباعیات، و تفهیرش بر افکار و اشعار حافظ و دیگران، مورد تأیید ادیبان ایرانی بود، و وی می خواست از این رهگذر به ادبیات و وطن خویش خدمتی کند و راهی نو در برابر شاعران فرانسوی بگشاید تا بتوانند از منبع عظیم ادبیات و شعر فارسی سیراب شوند و به تصویرها و تعبیرهایی نوین رهنمون گردند و از جمود رهایی یابند^{۱۷}. فرانسویان هم گفته هایش را بنا بر اعتبارش پذیرفتند؛ خیام را عارفی پشمینه پوش و حافظ را پیرو او دانستند. دیگر در اشعار اینان می، دختر رز نبود، بلکه شراب عشق عرفانی بود که جانهای پاک را تابناک می گرداند و آنها را به مقام قرب الهی می رساند. لذا حافظ که

۱۶- رکز: خیام در ادبیات فرانسه، تحقیق دیگر نگارنده، در شماره های دوم، سوم و

چهارم از دوره نهم همین مجله.

۱۷- نیکلا، هدف خود را از ترجمه آثار شاعران ایرانی چنین بیان داشته است. رکز:

Nicolas (J.B.): Le Boustan, poème persan... مقدمه کتاب - ترجمه بوستان سعدی

دو سال پس از ترجمه رباعیات خیام منتشر شد.

تاکنون «شاعر دلها» بود، همچون عطار سرگشته وادی حیرت گردید. از آن پس برخی از شاعران فرانسوی، بخصوص شاعران پاراناسین، در مکتب حافظی این چنین به نوآموزی و نوجوئی پرداختند.

نخستین آنان ژان لاهور، شاعر نیمه دوم قرن نوزدهم، بود که در ساختن برخی از اشعار خود در «پندار»^{۱۸}، از حافظ شیراز یاری گرفت. البته وی در این مجموعه، بیشتر تحت تأثیر خیام، که رباعیات او را در ترجمه نیکلا خوانده بود، واقع شده است، زیرا بدبینی عمیقی که نسبت به زندگی وهستی بر روحش مستولی بود، با اشعار خیام بیشتر سازگاری داشت. با این همه برخی از غزلیات حافظ نیز، بخصوص غزلیاتی که در ناپایداری جهان و گذار عمر آمده، و یا غزلیاتی که عشقی جهانی و عرفانی را وصف کرده و به نوعی وحدت وجود گراییده، بر اشعار وی سایه افکنده است. لاهور حافظ را بلبل می نامد که:

دیوانه گاه بود،

روحي شعله ور و بی قرار داشت،

و در آتش عشق ماهر و یان می سوخت.

اما چون آتش درونش را هیچ عشقی فرو نمی نشانید و «هرچه بیشتر دوست می داشت، بیشتر در تب عشق می سوخت»، به عشق الهی روی آورد. از آن پس عشقهای مادی در نظرش پست و بی مقدار گردید^{۱۹}. سرانجام نیز «برقی از منزل» معشوق درخشیدن گرفت و «خرمن هستی» او را به آتش

۱۸ - Lahor (Jean) : Illusion, Paris, 1893 - ژان لاهور، نام مستعار Henri

Cazalis می باشد. وی نخست با نام Cazelli به شاعری پرداخت و سپس در ۱۸۷۵ نام ژان

لاهور بر خود نهاد.

۱۹ - همان کتاب، ص ۱۷۹.

کشید. حافظ، نیست شد ولی در این نیستی، هستی ابدی باز یافت و به جانِ جانان پیوست. زیرا میان عاشق و معشوق حجابی نیست و اگر هست وجودِ خودِ عاشق است. باید «از میان برخیزد» تا پرده‌ها نیز از هم دریده شود.^{۲۰} همین جلوه از شعر حافظ بود که در سال ۱۸۶۵، ارمان رنو، یکی دیگر از شاعران مکتب پارانسورا، به سوی او کشانید. وی ستایشگر بزرگِ شعرِ فارسی بود و آن را «اصیل‌ترین و کامل‌ترین شعر در میان اشعار همه ملت‌های مشرق زمین» می‌دانست و معتقد بود که «همچون مجموعه ادبیات در سراسر شرق نظیری بر ادبیات فارسی نمی‌توان یافت». از این رو، مدت سی سال از عمر خود را صرف مطالعه و بررسی شعر فارسی کرد تا سرانجام در ۱۸۹۶، «شبهای ایرانی»^{۲۱}، شاهکار خود را، به پایان رسانید.

برای ساختن این مجموعه، رنو از بیشتر شاعران بزرگ ایرانی مانند عطار و موی و خیام و حافظ، یاری گرفته است. ولی تأثیر حافظ در او عمیق‌تر از تأثیر دیگر سراینندگان ایرانی است و بخصوص گفت‌وگوهای گل و بلبل، این دو عاشق سرمدی، اشعار زیبایی را به او الهام بخشیده است.^{۲۲} در بخش نخستین کتاب، همان گونه که در غزلیات حافظ، بلبل پیوسته در طلب گل است و «فکرش همه آنست که گل شد یارش». ولی گل در اندیشه عشوه‌گری است و سوز و گداز بلبل را در او اثری نیست، و از این که

۲۰- ژان لاهور: «بندار»، ص ۳۹، قطعه «در عشق»، و همچنین کتاب دیگر لاهور، بنام

Les quatrains d'Al-Ghazali، ص ۳۴، قطعه «عشق عرفانی».

۲۱- Renaud (Armand): Les Nuits Persanes, Paris, 1896

۲۲- پیوند «شبهای ایرانی» با اشعار حافظ، در مقاله دیگر نگارنده، که با همان عنوان

«شبهای ایرانی» در شماره سوم از دوره یازدهم مجله حاضر درج گردیده، بتفصیل بررسی شده است. در این جا فقط به چند نمونه اکتفا می‌شود.

دل داده‌ای چنین پرشور و خوش‌نوا دارد شاداست و بر خود می‌بالد^{۲۳}، زیرا:
 بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
 این همه قول و غزل تعبیه در منقارش
 اما عاشق بیدل چنان زار می‌گیرد و در تب عشق می‌سوزد که مرغان
 چمن همه‌گیرش می‌آیند و پندش می‌دهند و از عشق گل بازش می‌دارند. مگر
 نه آنست که در چمن گلهای رنگارنگ بسیار رویده‌اند که هر یک از دیگری
 زیباترند^{۲۴}:

صبحدم مرغ چمن با گلِ نوخاسته گفت
 ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت
 باید از عشق گلِ نوخاسته دست در کشید و دل به گلهای دیگر سپرد،
 و یا همچون مرغان چمن، دل از عشق و عاشقی بر کند و سر خویش پیش
 گرفت، نه نغمه‌ای سرود و نه اسیر عشق بود. ولی بلبل شیدا که در آستان
 عشق «سردر آستین» دارد، می‌گوید:^{۲۵}
 هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما
 باین همه گاه بلبل نیز از جور و جفای گل به ستوه می‌آید و بر آن
 می‌شود که از این عاشق کُش بی‌وفا انتقام گیرد. پس سحر گاهان، آهسته و
 آرام، به کنار گلبن می‌خزد تا گل را پرپر کند. اما بدیدن زیبای خفته دوباره
 دل از کف می‌دهد و بی‌قرار می‌گردد و تنها برگی از گل به منقار گرفته،
 همچنان زار می‌گیرد:^{۲۶}

۲۳ - «شبهای ایرانی»، قطعه «اندرزی برای گل» . قطعه «زبان شبستان» - ۷۷

۲۴ - همان کتاب، ص ۱۵ .

۲۵ - همان کتاب، ص ۱۶ .

۲۶ - همان کتاب، قطعه «برگ گل»، ص ۱۷ .

بابلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت

و ندر آن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت

درد بلبل را دوائی نیست. عشق در جسم و جانش دویده و آتش بر خرمن هستیش افکنده است. ولی در وادی عشق بلبل شیدا تنهانیست، زیرا در طراوت بهاران و لطافت ابرها و خشم طوفان و روشنی ماه نیز نشانی از عشق نهفته است. شامگاهان ماه پیشاپیش ستارگان، با گل همراز شده می گوید:

بنال بلبل اگر بامنت سر یاری است

که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاری است

ماه نیز عاشق است. عاشق طلعت خورشید. از آن گاه که آفرینش خدائی هستی گرفته است، ماه در پی خورشید روان است. همیشه افسرده و پریده رنگ، و همچنان روان خواهد بود، بی آن که به معشوق نزدیک تر گردد.^{۲۷}

باری، از این گونه داستانها، که پیوندی نهانی یا آشکار، آنها را به غزلیات حافظ مربوط می سازد، در بخش نخست شبهای ایرانی فراوان است و برای کسی که حافظ را بشناسد، بازیافتن این پیوند چندان دشوار نیست.

در اشعار کلینگ سور، شاعر دوره های معاصر، نیز به همین گونه است. وی در مجموعه ای که بنام «شهرزاد» سروده^{۲۸}، بارها از حافظ یاد کرده و او را استاد خود و خود را «شاگرد بد» او نامیده است، شاگردی که با

۲۷- «شبهای ایرانی»، قطعه «گفت و گو با ماه».

۲۸- Klingsor (Tristan): Schéhérazad, Paris, 1903 این مجموعه خالی از

مطایبه، و گاه جنبه های هزل آمیز، نیست.

جغرافیای آسیا خوب آشنا نیست. در نتیجه گاه ایران و هند و دیگر کشورهای آسیا، زادگاه قصه‌های «شهرزاد»، را به جای یکدیگر می‌گیرد.^{۲۹} اما از میان همه شاعران شرق به حافظ عشق می‌ورزد و همواره او را در خواب می‌بیند که:

جامه‌ای ابریشمین بر تن کرده

و دستاری سبز بر سر نهاده

و به سرودن نغمه‌هایی دلنشین پرداخته است.^{۳۰} آرزو دارد که بتواند همچون او شعر گوید. ولی فاقد الهام لازم است و او را یارای برابری با حافظ نیست تا آن که روزی بلبل حافظ، که برگلبنی نشسته و نغمه سر داده است، به یاریش می‌شتابد. شاعر به نوای این عاشق بی‌قرار گوش می‌سپارد و به وجد و شور می‌آید و آن گاه غزلی زیبا می‌سراید.^{۳۱}

اما، افسوس! او دیگر پیر شده است، چنان که نه شیرین سخنیها و عشوه‌گریهای شهرزاد در او کارگراست و نه نوای بلبل را توان آن هست که جوانی را به وی بازگرداند. پس با خود زمزمه می‌کند:^{۳۲}

۲۹- «شهرزاد»، ص ۸. مراد شاعر آنست که برای سرودن «شهرزاد»، بی‌توجه به نژادها و ملیتها، از خرمن ادب همه اقوام آسیائی خوشه‌ای برچیده، همان گونه که داستانهای «هزار و یک شب» از میان مردم کشورهای مختلف بر خاسته است:

بی‌گمان تو (خواننده) بر من خرده نخواهی گرفت که چرا نمی‌دانم،

هریک از این گلهای زیبا را،

بر سر راه درازی که پیموده‌ام،

از کدام گلبن شرقی چیده‌ام.

۳۰- همان کتاب، ص ۷۲.

۳۱- همان کتاب، قطعه «عشق و الهام».

۳۲- همان کتاب، قطعه «عاشق سالخورده».

چون پیر شدی حافظ، از میکرده بیرون رو
 رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی

* * *

بدین گونه حافظ رفته رفته چهره دیگری به خود می گرفت : نخست «شاعر دلها» بود ، سپس عارفی شیدا شد، و اینک ، بدنبال بررسیهای خاورشناسان برای بازشناختن حافظ و خیام از خلال تفسیرها و تعبیرها، جامعه عرفان را نیز بدور افکنده و ستایشگر می و معشوق و پیرو واقعی خیام واقعی شده است. و این حافظی است که در «مائده های زمینی» ژید چهره می نماید^{۳۳}.

ژید از طریق ترجمه آلمانی هامر^{۳۴} با حافظ آشنا شده بود و او را خوب می شناخت. چنان که نخستین باب از بابهای هشتگانه «مائده های زمینی» را با این مصراع از حافظ آغاز کرده است :

بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر^{۳۵}
 بیداری این «بخت خواب آلود»، در نظر ژید، عبارت بود از درك کامل.

۳۳- در باب همبستگیهای فکری ژید و حافظ، رک. آندره ژید و ادبیات فارسی، از دکتر

حسن هنرمندی، تهران، ۱۳۴۹ .

۳۴- ترجمه هامر: Hammer در سال ۱۸۱۲ منتشر شد و نخستین ترجمه کامل دیوان حافظ

به زبان آلمانی است. گوته و بسیاری دیگر از شاعران اروپایی نیز به وسیله هامر با حافظ آشنا شدند .

۳۵- بیت کامل حافظ چنین است :

بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر زانکه زد بر دیده آبی روی رخشان شما

همه لذتها و شهوتها و کام گرفتن از آنها. ژید بدین کار می پردازد و در این راه چنان پیش می رود که از آموزگاران خود، خیام و حافظ، نیز پیش می افتد. بنابراین ناتانائل در «مائده های زمینی»، همان ساقی حافظ است، و منالک «Ménalque»، در «بی بندوبار»، پسر خرابات او^{۳۶}. اما بابل حافظ تغییر نام نمی دهد و ماهیت ایرانی خود را نگاه می دارد. زیرا در این تاریخ کلماتی مانند گل و بلبل و رند و قاندر، در زبان شعر فرانسه جایی باز کرده بود و خوانندگان برای درک آنها از تعبیر و تفسیر بی نیاز بودند.

یکی دیگر از این کلمات، واژه «بوستان» بود که پس از ترجمه بوستان سعدی بر سر زبانها افتاده بود^{۳۷}. ولی کلمه «گلستان» از دیرباز، یعنی از سال ۱۶۳۴، که ترجمه فرانسوی گلستان برای نخستین بار در اروپا منتشر گردید، به زبان فرانسوی درآمده و جزو مضامین شاعرانه شده و اشعار و داستانهای بسیاری را به شاعران و داستانسرایان انهام بخشیده بود. در این گونه اشعار، همواره تأثیر سعدی چشمگیر بود، تا آن که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، تأثیر حافظ و سعدی با هم درآمیخت و شاهکارهایی نوین پدید آورد. مانند قطعه بسیار زیبای «باغ دلگشا»، سروده کنتس دونوآی، شاعره خوش ذوق فرانسوی، در مجموعه «فروزندگیها»^{۳۸}.

۳۶- آندره ژید و ادبیات فارسی، ص ۱۰۴ تا ۱۱۲.

۳۷- بوستان سعدی برای نخستین بار در سال ۱۸۵۸، به وسیله Defrémery

به زبان فرانسوی درآمد.

۳۸- Noailles (Anna de): Les Eblouissements, 1907 - «باغ دلگشا»

هنرآن زیبایی است که آقای دکتر هنرمندی به قطعه "Le Jardin-qui-séduit-le coeur"

داده اند.

کنتس دونوآی، به تمام وسعت کلمه عاشق ایران بود. آن چنان که آرزو می کرد پس از مرگ، برای زندگی دوباره، در سرزمین حافظ و فغانی و سعدی چشم به جهان گشاید:

ای مرگ! آن گاه که به زخم پیکانت در وجودم رخنه کردی،

و پیکر بی جانم را تنگ در آغوش خود فشردی،

بگذار تا پانزده ساله و شاد و فریبنده

در میان زیبارویان پارس سر از خاک بر آورم^{۳۹}.

زیرا در آن جا به «باغ دلگشا» راه خواهد یافت و با حافظ و سعدی، این گشتگان راه عشق، آشنا خواهد شد، و آنان در او «ستایشگر گلها» را دوست خواهند داشت.

این «باغ دلگشا»، گلستانی است که جایی بر سر راه شیراز، و در دامنه کوهها، گسترده است. آن جا که ایلی مجنون روزی در حافظ کوفت. گفت که هستی؟^{۴۰} گفت تو! آن جا که بلبل سعدی بر سر شاخساران نغمه سر داده

۳۹- «فروزندگیها»، ص ۱۲۷، قطعه «رؤیای ایرانی». - مصراع سوم اشعاری مانند

بیت زبیرا از غزلیات به یاد می آورد:

چارده ساله بتی چابک و شیرین دارم که به جان حلقه بگوش است مه چارده اش

البته در «رؤیای ایرانی» ضرورت شعری ایجاب می کرده است که بجای چهارده ساله،

پانزده ساله بکار رود، در غیر این صورت قافیه ناقص می شد.

۴۰- «فروزندگیها»، قطعه «باغ دلگشا»، ص ۱۲۳- مآخذ شاعر: دل داده ای در دلبر

کوفت. گفت: کیستی! گفت: من! گفت «من» را نمی شناسم، در این خانه نیز دو تن نکنجد.

دل داده شوریده بخت سر در بیابان گذاشت و سالی گذشت. دوباره به سرای معشوق روی نهاد

و در زد. گفت: کیستی! گفت: تو! و به درون شتافت - این داستان در دفتر اول مثنوی مولوی

آمده است.

وعاشقان بی قرار را درس عشق آموخته است .
 «باغ دلگشا» همچون بهشتی است از «هشت بهشت» ایران که پرنسس بی بسکو، یکی دیگر از شاعرهای فرانسوی، بدان راه یافت^{۴۱}، این شاهزاده خانم در اوایل قرن بیستم از طریق بندر انزلی و رشت روانه ایران شد و تا اصفهان پیش رفت ولی همه جا با سعدی و حافظ دمساز بود، چنان که در سراسر کتابش خاطره آنان را پایدار داشته است .
 اما «باغ دلگشای» او در اصفهان و برکنار زاینده رود گسترده است و نهرهایی روان و درختانی سرسبز دارد که رشک فردوس برین است. شاعر در سایه سروی در این باغ می آرمد و به زمزمه آب گوش می سپارد و آن گاه نوای دلنشین حافظ را به گوش جان می شنود که با وی چنین می گوید :

ساقی به نور باده بر افروز جام ما
 مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما^{۴۲}

شاعر شیرین سخن شیراز او را به بزمی از می و گل می خواند و «دروازه های آب» را به رویش می گشاید، همان گونه که بر روی دوستدار دیگرش، هانری دومونترلان گتوده و او را از «شعر و عشق و شهوت» سیراب نموده بود^{۴۳}.

۴۱ Bibesco (G. V.) : Les Huits Paradis Paris, 1908 بی بسکو، شاعر

و نویسنده خوش ذوق فرانسوی، اصلاً اهل رومانی است ولی در فرانسه بزرگ شده و به کار شاعری و نویسندگی پرداخته است .

۴۲ - همان کتاب، ص ۱۹۹ - بی بسکو نیز داستان مولوی (قصه آنک در یاری بگرفت...)

را در ص ۲۰۴ از کتاب خود آورده است .

۴۳ - «دروازه های آب»، عنوان مقاله ای است که هانری دومونترلان نوشته و در آن

شرح داده است که چگونه ، آن گاه که وی جوان و در جست و جوی شیوه ای تازه در کار شاعری

مونترلان، شاعر، نویسنده و هنرمند معاصر فرانسوی عمیقاً از حافظ - و دیگر سرایندگان ایرانی که آنان را استادان خود نامیده - متأثر است، و این تأثیر و تأثر را او خود نه تنها انکار نکرده، بلکه در مجموعه زیبای «بادبزن آهنین»، بتفصیل بازگفته^{۴۴} و در آثاری مانند «بر سر چشمه‌های تمنا»، «دختران جوان»، و «باز هم لحظه‌ای خوشی»، به شکلهای گوناگون منعکس کرده است. همبستگیهای فکری میان او و حافظ، بخصوص در مفهوم مرگ و زندگی، در تصویر هنرمندان عشق و عاشقی، در اهمیت دنیای درون شاعر، در بی‌اعتنائی ظاهری وی نسبت به دنیای بیرون، و در مفهومی که هر دو شاعر به آزادی و فضیلت و نقوا و حکمت می‌دهند، نهفته است.^{۴۵}

بدین گونه شاعران فرانسوی، اگرچه هنوز يك ترجمه خوب و کامل

→

بوده، سرایندگان ایرانی «دروازه‌های آب» را به رویش گشوده و از «عشق و شهوت» سیرابش نموده‌اند.

۴۴- Montherlant (Henry): L'Eventail de Fer: ريك

مونترلان در چاپ سال ۱۹۴۴ از «بادبزن آهنین» خواهد گفت که در جوانی چنین می‌اندیشیده

و دیگر مانند سابق شیفته شعر فارسی نیست، زیرا صنایع لفظی، قواعد عروضی، و قراردادهای شاعرانه آنرا «خواب آور» کرده است. ولی می‌دانیم که «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر»، و شعر فارسی، هر چه باشد، جوانی او را ساخته و پرداخته و بنا بر گفته خردش «دروازه‌های آب» را به رویش گشوده و از «عشق و شهوت» سیرابش کرده است. آیا هرگز می‌توان یکسره خود را از قید گذشته‌ها آزاد کرد؟

۴۵- برای اطلاع بیشتر ريك: همان کتاب، مقاله «آنچه من به استادان سخن ابران مدیونم»،

از ص ۱۱ تا ۱۸.

از دیوان حافظ در زبان خود ندارند، و اگر چه ناگزیر هستند برای دست-
یافتن به عمق افکار او از دیگران یاری بگیرند، باز در اقتباس مضامین بکر،
یافتن تصویرهای تازه و حتی درک نوینی از زندگی و هستی، از لابلاي
غزلیات خواجه شیراز، همچنان می‌کوشند.

تأثیر ادبیات فرانسه بر حافظ در دو کتاب و مقالات
این شماره به زبانهای مختلف نوشته شده است. مخصوصاً در مقاله نام بردن
چندین از بزرگان فرانسوی است که شاید نام بعضی از آنها کمتر به گوش
همه خوانندگان رسیده باشد. در صورتی که از زبان خواجه شیراز آشنایی اند
و از بعضی از آنان آشنایی کمتری دارند. در این شماره از ادبیات فرانسه
و اثر آن در نظام ادبیات ما، با توجه به آثار و آراء و اندیشه‌های



در این شماره به بررسی و تحلیل آثار و آراء و اندیشه‌های
بزرگان ادبیات فرانسه پرداخته شده است. در این شماره از ادبیات فرانسه
و اثر آن در نظام ادبیات ما، با توجه به آثار و آراء و اندیشه‌های
بزرگان ادبیات فرانسه پرداخته شده است. در این شماره از ادبیات فرانسه
و اثر آن در نظام ادبیات ما، با توجه به آثار و آراء و اندیشه‌های
بزرگان ادبیات فرانسه پرداخته شده است.

در این شماره به بررسی و تحلیل آثار و آراء و اندیشه‌های
بزرگان ادبیات فرانسه پرداخته شده است. در این شماره از ادبیات فرانسه
و اثر آن در نظام ادبیات ما، با توجه به آثار و آراء و اندیشه‌های
بزرگان ادبیات فرانسه پرداخته شده است.